

ریشه های منفی گرایی

از رنجش تا خیانت



سید احمد ساويز

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ریشه‌های منفی گرایی: از رنجش تا خیانت

بر اساس تحلیل‌های روان‌شناختی و اجتماعی

سید احمد ساویز

مقدمه

گاه دوستانی از من می‌پرسند: «چرا برخی افراد با سنت‌ها و دین خود یا حتی با میهن خود در تعارض می‌افتند؟ چرا برخی در این مسیر به جایی می‌رسند که حساسیتی به سرنوشت کشورشان ندارند و حتی گاه به دشمنان کشور و ملتشان یاری می‌رسانند؟» این پرسش، پرسش ساده‌ای نیست؛ ریشه در فرآیندی پیچیده دارد که ممکن است از یک نقطه، حتی از یک رنجش کوچک آغاز شود و به جنونی ویرانگر برسد.

سخن از گله‌مندی و انتقاد داشتن و یا اعتراض بجا و برحق نیست. انتقاد سازنده از مسئولین اساساً یک رسالت است. انتقاد دلسوزانه برای اصلاح، خردمندانه است. اما تبدیل شدن به یک تخریبگر هیچ‌گاه خردمندانه نیست. انسان اگر از مدیریت خانه‌اش ناخشنود باشد، هرگز خانه‌اش را به آتش نمی‌کشد و اهلش را آواره نمی‌سازد. چرا برخی حاضرند خانه یا میهن خود را ویران کنند و آن را به دست دشمنان تاریخی‌شان بسپارند؟ آیا این خردمندانه است؟ مام میهن برای ما خود مانند یک مادر است و محل رشد امروز ما و نسل‌های آینده است. آیا کسی مادر خود را در بازار به دشمنان می‌فروشد؟

این نوشتار می‌کوشد به این پرسش‌ها پاسخ دهد: چگونه ممکن است انسانی نسبت به تمامی اجزای میهن خود رویکردی منفی اتخاذ کند و حتی به مرحله‌ای برسد که گرچه می‌داند دشمن در

پی نابودی کشور اوست، در اوج بی‌خردی و حماقت با برنامه دشمن علیه مردم خود همراهی کند؟ این فرآیند، امری طبیعی نیست؛ بلکه نشان از تخدیر تدریجی ذهن دارد که در صورت عدم مراقبت از خود، پایانش می‌تواند هم‌آوایی با دشمنان تاریخی میهنش برای نابودی کشور و متعاقبا حتی نابودی خودش باشد.

سرزمین یا میهن ما تنها یک جغرافیا نیست؛ هویت، تاریخ و عزت ماست. فقدان آن، انسان را در هر کجای جهان آواره و بی‌حرمت می‌سازد^۱. چنانچه با عقلانیت به

۱. خاطره یک پزشک ایرانی مقیم آلمان گویاست: با وجود زندگی طولانی در غرب، خود را در آن جامعه بیگانه می‌دید. وی که دامپزشک بود و بخش اعظم عمر خود را در اروپا گذرانده بود، با وجود داشتن همسر آلمانی و فرزندان که حتی فارسی نمی‌دانستند، خود را همچون بیگانه‌ای می‌دید که جامعه میزبان هرگز او را از خود نمی‌دانست. نمونه‌ای از این احساس، پرسش یکی از مراجعان

اطراف خود در جهان نگاهی بیاندازیم، می‌بینیم کسانی که کشورشان توسط قوای بیگانه اشغال گردیده یا مثل کشور لیبی یا سوریه حاکمیت ملی خود را از دست داده‌اند، سال‌هاست دیگر سامان توأم با امنیت را تجربه نکرده‌اند. ما باید تجربه آن کشورها را که با تحقیر و عدم امنیت و گرسنگی به قعر تاریخ فرستاده‌اند، جلوی چشمان خود داشته باشیم.

پرسش اصلی اینجاست: چرا برخی آنقدر در تاریکی فرو می‌روند که اساس‌ترین دارایی و هویت خویش را

آلمانی وی درباره زمان میوه‌دهی درختان کاج «کشور شما» در مقایسه با گونه‌های آلمانی بود؛ پرسشی که به گفته وی، حاوی این پیام ضمنی بود که «او را از خود نمی‌دانند»، و تازه این در حالی بود که کشور وی هنوز پا برجا و دارای حاکمیتی واحد بود حال تصور کنید مردمی که وطنی ناپایدار دارند؛ جایگاهشان چیست؟

نمی‌بینند و دست به تخریب ریشه حیات خود می‌زنند؟
پاسخ در ادامه می‌آید.

چگونه در موضع منفی قرار می‌گیریم؟

منظور از موضع منفی در اینجا، درک عاقلانه ناکارآمدی‌ها و نقد سازنده نسبت به جریان‌ات سیاسی و اجتماعی کشور نیست. بلکه منظور خروج از رویکرد عاقلانه و خردمندانه و افتادن به دام منفی‌گرایی است. انسان منفی‌نگر، دیگر منصف و واقع‌بین نیست. او همه چیز را از زاویه منفی و با مخالفت افراطی تحلیل می‌کند.

در حوزه اجتماعی باید توجه داشت که ما قبل از ظهور انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ به ندرت تجربه نقد حکومت را

داشته‌ایم و در برخی دوره‌ها مردم آنچنان از بیان بزهکاری‌ها و جنایات حاکمین می‌ترسیدند که حتی در محیط خانه جرأت بر زبان آوردن کلامی برخلاف خواست حکومت را نداشتند، تا چه برسد به بیان انتقاد در محیط جامعه و در وسایل نقلیه عمومی که امروز امری رایج است. بنابراین با ظهور آزادی انتقاد که پس از سالیان طولانی در جمهوری اسلامی متداول گردید، مردم عموماً با جدیتی خاص به تحلیل حکومت و حکومت مردان می‌پرداختند و این انباشتگی که سال‌ها به صورت متراکم و فشرده در درون مردم جامعه می‌بود به یکباره فوران می‌کرد و گاهی علاوه بر نقد منصفانه، با جهت‌دهی رسانه‌های در خدمت بیگانه و غیرمتعهد به داخل، شکلی افراطی و غیر مسئولانه می‌گرفت. مضافاً این که شخص منتقد، هیچ محدودیتی جهت بیان ذهنیات خود به سایرین نمی‌دید و آنچه را از رسانه‌های معاند کسب کرده بود بی‌محابا و بدون ترس در کوچه و خیابان به جامعه ابراز می‌کرد.

شایسته تاکید است که هدف ما رد کردن نقد منصفانه و مصلحانه نیست. اما وقتی نقد به منفی‌گرایی تبدیل شود، باعث القای ناامیدی و تخریب روحیه اجتماعی می‌گردد.

در این بخش، نه حالت روان‌شناختی را بررسی می‌کنیم که فرد را در چرخه مخالفت افراطی نگه می‌دارد.

در حالت اول: فرافکنی

گاه وقتی در زندگی ناکامی‌هایی داریم، که بار مسئولیت آن بر دشمن سنگینی می‌کند، ناخودآگاه به دنبال عاملی خارج از خودمان می‌گردیم تا تقصیر را به او نسبت دهیم و خاطر خود را از بابت مسئولیتی که برای اصلاح امور خود و امور جاری کشور داشته‌ایم، آسوده سازیم. همچنین این یکی از خطاهای رایج

فکری است که دلیل تمام ناکامی‌ها در ارتباط با شغل، تعاملات اجتماعی، همسر، فرزند و خواسته‌هایمان را در عامل سومی مثل حاکمیت خلاصه کنیم و سهم خودمان را نادیده بگیریم، و به تعبیر روانشناختی، برای کاهش بار روانی خود، همه مشکلات را فراقنی کنیم. فرهنگ رسانه‌ای مدرن نیز با دامن زدن به خواسته‌های متعدد و دامن زدن به هوس‌های نفسانی، از جمله در قالب تبلیغات، بر تعداد ناکامی‌ها و سرخوردگی‌هایمان می‌افزاید.

در حالت دوم: کسب منافع نامشروع، و واپستگی‌های

ناسالیم با بعضی افراد ناصالح نفوذ کرده در حکومت

گاه فردی که برای منافعش در خلاف مسیر پاکدامنی و درستکاری حرکت کرده یا به دل بستگی‌های ضدارزشی دچار شده، علیرغم تعارض با وجدان خویش نمی‌تواند از آن منافع

دل بکند. در این حالت وی ممکن است برای رهایی از تعارض درونی به جای اصلاح خود و انطباق بر ارزش‌های اخلاقی، وجود هر نوع نظم و نماد ارزشی را زیر سؤال ببرد. او برای رهایی از تعارض درونی، یا اصل دین را زیر سوال می‌برد یا حداقل امکان پیاده‌سازی آرمان‌های آن را رد می‌کند. او ممکن است بگوید: «اگر اسلام را به درستی به من نشان دهند، می‌پذیرم.» اما در واقع، او جوینده حقیقت نیست و توجیه می‌کند و بهانه می‌آورد.

در حالت سوم: ضربه عاطفی و جستجوی پذیرش در

جبهه مقابل

احساس ظلم یا طردشدگی، یا یک خاطره ناخوشایند به واسطه نواقص و سوءعملکرد مدیران حکومتی در یک دوره، می‌تواند

فرد را به قهر عاطفی و جستجوی پیوند در جبهه مخالف بکشاند. نمونه آن یک جوان هجده ساله است که در اوایل انقلاب از یک جوان ناپخته همسن خود سیلی خورده بود. آن جوان ناپخته صرفاً مسئول امری در راهپیمائی بود، اما این جوان هجده ساله از کلیت نظام و حتی اندیشه دینی قهر کرده بود...به این ترتیب فرد قهر کرده، در آن سوی مرزهای فکری و در بستر فرهنگ مدرن در کشور بیگانه غربی، پذیرشی را می‌جوید که به تصور خودش، در وطن خود نیافته است و ممکن است خانه ذهنی خود را در بستر فرهنگ دیگری بسازد. او، به خصوص وقتی که از نظر فکری کم‌مایه است، فراموش می‌کند که کلیت وطن و فرهنگ ایرانی اسلامی که ریشه اوست، هیچ‌گاه او را طرد نکرده است.

در حالت چهارم: ایده‌آل‌گرایی

افرادی که امکان وجود نقص در یک ساختار بشری مبتنی بر اندیشه دینی را نمی‌پذیرند و به دلیل نوعی ذهن‌گرایی ایده‌آل‌گرایانه، تناقض‌های محتمل بین اندیشه و عمل را در هر نظامی بر نمی‌تابند، ممکن است با استناد به خطاها و نواقص موجود، کلیت نظام را بی‌ارزش بدانند و رد کنند. آنان چون جامعه آرمانی خود را نمی‌یابند، کل ساختار را رد می‌کنند و در دام نقد ویرانگر می‌افتند.

در حالت پنجم: اسارت در سابقه خانوادگی

گاهی مخالفت، میراث خانوادگی است. جوان به شیوه نگرش پدر یا مادرش وفادار می‌ماند و بازنگری عقلانی در صحت و سقم آن رنجش‌ها صورت نمی‌دهد.

اگرچه کلیت حفظ پیوند با اعضای خانواده مورد تایید است، اما پیروی از مواضع و افکار بدون بررسی و مطالعه عقلانی می‌تواند انسان را به موضع منفی بکشاند. از سوی دیگر وقتی فرزندان تحت تاثیر جریان‌ات رسانه‌ای به اصطلاح مدرن از مدار ارزش‌ها خارج می‌شوند، والدین دو راه پیش روی خود می‌بینند: یا همراهی با فرزند و یا مقابله با هویت جدید او. اما راه دوم می‌تواند به از دست دادن فرزندشان منجر گردد. در چنین شرایطی اگر والدین خود مبانی فکری قوی نداشته باشند، همراهی ممکن است گزینه بهتری به نظر برسد، اگرچه این اغلب ممکن است به معنای خارج شدن کل خانواده از سبک زندگی معرفتی و دینی باشد و در نهایت ممکن است کلیت زندگی خانوادگی به دلیل فقدان ارتباط سازنده و ارزش‌های معنوی دچار نابسامانی و مختل گردد.

در حالت ششم: لذت‌گرایی و گریز از هرگونه چهارچوب
محدودکننده

گروهی از افراد، زندگی را تنها در مسیر لذت‌جویی
بی‌قید می‌جویند و با هر نظامی که برای آنان حد و مرزی
تعریف کند، در تعارض می‌افتند. اینان که اصول ثابتی
در زندگی ندارند، صرفاً در پی راحتی و آسایش آنی
هستند. برای آنان، دین نیز به مثابه مجموعه‌ای از
محدودیت‌هاست. بله، مطمئناً دین محدودیت‌هایی برای رفتار
انسان ایجاد می‌کند، چرا که هدف دین رشد انسان است و
رشد با رهاشدگی و بی‌بندوباری به دست نمی‌آید. اما دین نه
برای سلب آزادی، که برای جهت‌دهی به اختیار انسان
می‌آید. با وجودی که اختیار داریم که با عیاشی و اسراف، با

نادیده گرفتن حقوق دیگران زندگی کنیم، همین اختیار را برای گذر از امیال زودگذر و ارتقای ارزش‌های معنوی و انسانی‌امان به کار می‌گیریم. پذیرش چنین مسیری، مستلزم قبول نوعی «خودمحدودسازی» آگاهانه است که ممکن است هر موجود کم‌بنیه‌ای تاب آن را نداشته باشد.

از نگاه این جماعت، دنیا صحنه‌ای کوتاه و فرصتی زودگذر است که باید تا حد امکان از آن بهره و لذت برد. در این نگرش، پیروی از هواهای نفسانی بر هر اصل دیگری اولویت دارد. به طور مثال معیار تصمیم آن است که «بین چه چیزی حال می‌دهد» چنین دیدگاهی در تعارض با هر مرام مبتنی بر تعهد و مسئولیت است. لذا طبیعی است که با هر نظامی که مبانی و اصول و چارچوب مشخصی داشته باشد از جمله نظام دینی احساس ناسازگاری داشته باشند.

در حالت هفتم: گریز از تناقض‌های رفتاری مربیان و والدین وقتی فرد در رفتار پدر یا مادر یا مربیان خود، بین حرف و عمل تناقض می‌بیند (مثلاً ادعای دینداری اما عمل ناموجه بر خلاف آن)، ممکن است به کل آن تفکر بدبین شود و بدون تفکیک اعتبار یک اندیشه از اعتبار پیروان آن، به نقطه مقابل، یعنی فرهنگ رسانه‌ای مدرن پناه ببرد که با لذتجویی و ارضای غریزه او نیز سازگارتر است. فرهنگ رسانه‌ای مدرن، بسیار سطحی است و عضویت در آن بسیار ساده است و صرفاً با تغییر در لباس و پوشش ظرف کمتر از یک روز محقق می‌شود. این در حالی است که عضویت در فرهنگ دینی نیاز به رشد عقلانی و کسب آگاهی و پایبندی به اصول دارد.

در حالت هشتم: میل به دیده شدن و مورد توجه قرار گرفتن

منفی‌گویی آسان‌تر از مثبت‌گویی است. مثبت‌گویی نیازمند استدلال و دفاع است، اما منفی‌گویی می‌تواند با تکرار شعارهای رسانه‌ها، فرد را در مرکز توجه قرار دهد. شخص منفی‌گرا احساس می‌کند در یک منظر متفکرانه نشست و دارد معایب را بیان می‌کند. بنابراین بدون علم کافی خودش را در یک جایگاه اجتماعی موجه و دلسوز قرار می‌دهد و با تکرار مطالب و شعارهای رسانه‌ها، بدون آن که به عمق مقاصد رسانه‌های معاند پی ببرد، خطابه‌های جانکاه ایراد می‌کند، در حالی که در واقع مطالبی که عرضه می‌کند، جورچینی از اطلاعاتی است که او از رسانه‌ها، بدون اندیشیدن در عمق آن دریافت کرده است.

در حالت نهم: فضای منفی رسانه‌ای در خانه پدری

والدین کودک و نوجوان ممکن است نسبت به تبعات حضور رسانه‌های منفی‌گرای برون‌مرزی در خانه ناآگاه باشند؛ رسانه‌هایی که بر اساس مقاصد سیاسی خود به صورت مستمر امواج منفی و نامیدکننده در تقابل با نظام و ملت ایران پخش می‌کنند. آنان اغلب چنین می‌پندارند که گرایش به منفی‌گویی در خانه یا رواج رسانه‌های منفی‌گرا در منزل بر فرزندان اثر چندانی ندارد. واقعیت اما این است که بیان مکرر گزاره‌های منفی در طول زمان اثر فاجعه‌بار خود را بر ذهن کودک و نوجوان ما می‌گذارند و زمینه‌ای منفی نسبت به کشور و هم‌وطنان خود ایجاد می‌کند و امکان روشن‌بینی نسبت به آینده را از فرزندان ما می‌گیرند. فرزندان چنین خانه‌هایی ممکن است در دایره‌ای از پیش‌فرض‌های منفی‌گرایانه محبوس شوند و از درک و تحلیل منصفانه بازمانند.

رسانه و تشدید چشم

در اغلب حالات فوق، آن چه باعث ماندگاری انسان در موضع مخالفت افراطی می‌شود، محوریت «هوای نفس» است. اغلب افرادی که در یکی از نه چرخه مذکور به دام می‌افتند، برای برآوردن یک نیاز نفسانی از مسیر عقلانیت که مستلزم انصاف و نقد سازنده است خارج می‌شوند و نیاز نفسانی خود را دنبال می‌کنند. این در حالی است که انسان که دارای رشد عقلانی کافی است، «مسئولیت خود» را در قبال دیگران بر «نیازهای نفسانی خود» مقدم می‌سازد و برای ارضای نفس خود، از مسیر انصاف، و موضع‌گیری سازنده خارج نمی‌شود. او به جستجوی راهی برای صلاح همگان پایبند می‌ماند و با رهاسازی چشم، دست به تخریب کور که نتیجه‌اش برای همه ویرانگر است نمی‌زند.

وقتی انسان مسئولیت خود را در برابر خدا و انسان فراموش می‌کند، به تدریج احساس مسئولیت انسانی و حس همدلی را هم از دست می‌دهد. به همین دلیل بیشتر افرادی که در موضع منفی می‌مانند، در برابر فجایع بشری مثل جنایت و نسل‌کشی در غزه، که دل همه بشریت را به درد آورد، سکوت می‌کنند یا حتی فاجعه‌بارتر و گناه‌لوده‌تر این که ظالم را با دلایل دروغین و ساختگی تبرئه می‌کنند.

اما آن چه در عصر ما نقش ویژه در تخدیر اذهان منفی‌گرا و تشدید مخالفت افراطی و بردن آنان به سمت خشم و نفرت دارد، رسانه است و این رسانه‌ها اغلب دام خود را برای افراد منفی‌نگر پهن می‌کنند که به دلیل رنجش اولیه، آمادگی پذیرش سخنان آنان را دارند.

ممکن است افراد در ابتدا تا حدی متوجه فریب و دروغ‌های آن رسانه‌ها باشند اما به دلیل همسو بودن محتوای آن رسانه با احساسات منفی و رنجیده‌شان و ارضای نفس خود، همچنان خود را مخاطب آن رسانه قرار می‌دهند. این در حالی است که هر انسان خردمندی وقتی قصد فریب را تشخیص داد، باید از قراردادان ذهن خود در معرض فریب‌های طراحی‌شده رسانه‌ای که مجهز به تکنیک‌های روانشناختی هم هستند بپرهیزد. تنها اگر احساس مسئولیت و خردورزی درونی انسان مغلوب ارضای نفسانی باشد، انسان در دام آن رسانه می‌ماند.

به این ترتیب فرآیند تخدیر ذهنی معمولاً چند مرحله دارد:

۱. شروع با آزادی بیان و تحلیل ناقص: فرد به بهانه آزادی بیان و این تصور که «هر چیزی را باید شنید» به رسانه‌های

همسو با احساساتش پناه می‌برد و از آنجا که خودش توان تحلیل تخصصی ندارد، چاره‌ای جز آن ندارد که به تحلیل‌هایی که آنان می‌دهند اعتماد کند. او در این مسیر عقل خود را از مدار خارج می‌کند و تصمیم می‌گیرد پذیرنده محتوای به ظاهر کارشناسانه آن رسانه باشد.

۲. غرق شدن در رسانه: فرد به تدریج از رسانه‌های ملی و رسانه‌هایی که بر اساس منافع ملی تنظیم می‌گردد فاصله می‌گیرد و فقط صدای رسانه‌های معارض یعنی دشمن را می‌شنود. ذهن او برای پرهیز از تعارض شناختی، سخنان رسانه‌های داخلی و والدین و معلمین دلسوز و سایر منابع اطلاع‌رسان را اگر همسو با رسانه مورد نظر نباشند، طرد می‌کند.

۳. تبدیل شدن به سرباز بی تفکر دشمن: پس از مدتی این شخص دیگر نیازی به تقلا برای تحلیل مطالب رسانه ندارد. او

هر پیام دشمن را بدون چون‌وچرا می‌پذیرد و در حلقه‌ای از هم‌فکران خود محصور می‌شود. او در تصاویری که دشمن می‌سازد، نسبت به ارزش‌های فرهنگی خود بی‌اعتنا می‌شود. او استقلال را امری بی‌ارزش می‌شمارد و حتی مدافعان میهن و قهرمانان ملی خود را بیگانه می‌پندارد. او در دنیایی موازی زندگی می‌کند؛ در حبابی که رسانه برایش ساخته و تماس او با واقعیات کاهش می‌یابد. در این حالت عقل او دزدیده شده و او دیگر درباره صحت اطلاعات دریافتی اندیشه نمی‌کند.

۴. **افرایشی خشم و تخریب‌گری:** رسانه‌ها می‌دانند چگونه با تکرار گزاره‌های منفی، خشم ایجاد کنند. آنان روی چند مولفه به طور ویژه کار می‌کنند:

➤ مردم جهان در شرایط به مراتب بهتری زندگی می‌کنند.

➤ زندگی در ایران سیاه‌نمایی شده و به بدبختی تعبیر می‌شود.

➤ علت تمام مشکلات، نظام است که با دنیا سر جنگ دارد. (چون متفاوت است و دقیقاً زیر دستور یا اصطلاحاً بلیط حاکمان غرب نیست.)

این گزاره‌ها مانند زخم‌های بازی هستند که با تولیدات دائمی تصویری و خبرسازی، تازه نگه داشته می‌شوند. هر زمان که لازم باشد از خشم مخاطبین بهره برداری شود، نمک بر این زخم‌ها پاشیده می‌شود، صحنه‌سازی‌های فجیع به نمایش در می‌آیند و دستورات لازم مخابره می‌شوند.

در واقع هر سه گزاره غلط هستند. مشکلات معیشت امروزه در جهان سراسری است و بسیاری از مردم اروپا و آمریکا نیز با دشواری روزگار می‌گذرانند. زندگی در ایران به رغم دشواری‌های اقتصادی، از بسیاری از کشورهای جهان بالاتر است. و نهایتاً این استعمارگران هستند که سال‌ها در تاریخ ایران، درد و رنج و قحطی و جنگ را بر مردم ایران تحمیل کرده بودند. انقلاب ایران برای ملت ایران یک «اتفاق تاریخی» مربوط به سال ۵۷ نبود، بلکه در واقع به نتیجه رسیدن سال‌ها مبارزه با استعمار و تلاش ملت ایران برای عقب زدن دست قدرتهای ستمگر بود که ما را از روزهای تلخ ضعیف بودن و طعمه‌گرگ بودن به روزهای قدرت نسبی و بازدارندگی رسانید. استعمار و گرگ‌های بین‌المللی هنوز هستند. اما ایران امروز، ایران قابل‌بلعیدن نیست.

ما امروز در بالاترین سطوح فناوری قرار داریم و به اجماع اساتید برتر دانشگاه‌های صنعتی برجسته کشور، ما هر چیزی را که اراده کنیم، می‌توانیم بسازیم. ما امروز ناو جنگی، زیردریایی، و کشتی غول‌پیکر نفت‌کش می‌سازیم. با نقش‌آفرینی مستقیم دانشگاه‌ها ماهواره می‌سازیم و ماهواره‌بر بومی خود را داریم. ما امروز توربین‌های عظیم و نیروگاه صادر می‌کنیم و ایجاد سازه‌های اعجاب‌انگیز عمرانی در داخل و خارج کشور و سدسازی برایمان به امری عادی تبدیل شده است. فناوری نظامی مستقل و بازدارنده در حوزه پهپاد و پرتاب موشک از زمین و دریا داریم که در دل دشمن رعب و ترس انداخته و در رویارویی مستقیم نیز دشمن را ناکام گذاشته‌ایم. در دوران قبل از انقلاب متاسفانه ما دچار عقب‌ماندگی شدیدی در حوزه بیمارستانی، تربیت پزشک و بهداشت بودیم. در اغلب استان‌ها امکان چندانی برای معالجات درمانی وجود نداشت. حتی از

فقیرترین کشورها مانند بنگلادش پزشک وارد می‌کردیم. برای اکثر درمان‌ها مردمی که بضاعتی داشتند به خارج از کشور می‌رفتند. اما در دهه‌های اخیر ایرانیان موفق شدند حوزه پزشکی را آنچنان پیشرفت دهند که امروز در اکثر استان‌ها، بیمارستان‌های مجهز به وجود آمده و افراد زیادی در قالب توریسم سلامت و با هدف درمان از کشورهای دیگر به ایران سفر می‌کنند. داروسازی ایران در سطح بالایی از خودکفایی دارویی در بین کشورها قرار دارد و با به دست آوردن همه اجزای دانش سلول‌های بنیادی، ایران به عنوان قطب درمان ناباروری در منطقه مطرح است.

در طرح استعماری، ایران به هیچ وجه قرار نبود به عنوان یک کشور تولیدکننده مثل بعضی از کشورهای شرق آسیا در نظر گرفته شود. نقش اقتصادی ما فقط فروش نفت و واردات

اجناس لوکس مصرفی، و مسیر تأمین همه نیازهای «مجاز» ما از طریق واردات، به خصوص از کشورهای غربی طراحی شده بود. اما ما با وجود تحریم‌های کمرشکن، زیرساخت‌های اساسی صنایع واقعی را در کشور در حد امکان فراهم نمودیم. امروز ایران در صنعت هسته‌ای دارای چرخه کامل فناوری سوخت است و پزشکی هسته‌ای را در خدمت بیمارستان‌ها قرار داده است. به این ترتیب چهره کشور از یک کشور عقب مانده، به یک کشور خودکفای پیشرفته تبدیل شده است و این در حالیست که از ابتدای انقلاب، تحریم‌های فلج کننده از سوی کشورهای استعمارگر بر علیه ایران همواره وجود داشته است. چنین تصویری در گذشته محال و غیر ممکن به نظر می‌رسید و این جمهوری

اسلامی بود که رسیدن به چنین جایگاهی را امکان‌پذیر کرد. مردم ایران، که شگفتی‌های بزرگ علمی، سیاسی، نظامی و معنوی را در طول ۴۷ سال پس از انقلاب آفریدند، حتما در دنیای آینده که دنیایی بدون سلطه غرب خواهد بود الگو هستند و نظام آینده جهان به طور قطع به شدت متأثر از تجربه آنان خواهد بود.

منفی‌نگران می‌خواهند چشم بر این همه پیشرفت ببندند و آن را از معادلات ذهنی خود کنار بزنند، در حالی که در واقع، تمام نگرانی استعمار از همین است که ایران در حال تبدیل شدن به یک قدرت جهانی است. از نظر آنان که قصد بلعیدن ایران را دارند، ایران را باید قبل از رسیدن به غایت خودش متوقف کرد.

البته انقلاب به رغم همه این تحولات و پیشرفت‌ها که خواست مردم بود، نتوانست شیوه‌های اقتصادی وابسته به استعمار از جمله دلاری بودن و تکیه بر نفت را برطرف سازد و مشکلات امروز اقتصاد ما نیز ریشه در همین اهرم‌های وابستگی دارد که در دست استعمارگران باقی مانده است. نظام جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام مردمی و با کارگزاران برآمده از بین مردم، ممکن است گاه از همان نقص‌ها و ضعف‌های مدیریتی که ما مردم در اداره زندگی خود داریم، برخوردار باشد و احیانا در بدنه مدیران آن، گاه خائنینی هم بوده‌اند که متناسب با اهداف دشمن در پی تخریب اعتماد و معیشت مردم بوده‌اند. اما راه حل مشکلات مردم ایران، حذف نظام جمهوری اسلامی ایران نیست که با حفظ انسجام ایران در برابر همان استعمارگران ایستاده است؛ آن‌هم استعمارگرانی که جز به تجزیه ایران و سوریه سازی و ویرانی و ناامنی کامل آن راضی

نیستند. راه حل مردم ایران در قوی شدن و تداوم رشد تولید و حذف باقی‌مانده وابستگی‌های استعماری در حوزه اقتصادی است که هم انتخاب آگاهانه و هم تحمل و همت جمعی ما را می‌طلبد.

به یاد داشته باشیم...

سیر قهقرایی از یک رنجش کوچک تا یک خیانت بزرگ، تدریجی و خطرناک است. رسانه‌های جهت‌دار، این مسیر را هموار می‌کنند و فرد را در چرخه‌ای از خشم و تنفر می‌اندازند. اما خردمند کسی است که برای اعتراض، خانه خود را ویران نکند؛ بتواند خشم خود را مدیریت کند و به جای سپردن میهن به دشمن، برای اصلاح آن بکوشد. وطن، خانه‌ای است که اگر ویران شود، بازسازی‌اش با توجه به عمد دشمن در عقب‌نگه داشتن و کینه‌توزی دشمن نسبت به تاریخ تمدنی این کشور شاید دیگر هرگز ممکن نباشد.

باید فراموش نکنیم و به یاد داشته باشیم، چه وقتی کشوری به اشغال درآید و چه وقتی به ظاهر مستقل باشد ولی حاکمیت آن به دست حاکم بیگانه استعمارگر ظالم بیافتد، تنها ساختار زیربنایی کشور نیست که به سمت نابودی پیش می‌رود بلکه انسان‌ها دچار فقر و فلاکت مستمر و دائمی می‌شوند. علاوه بر آن حاکمیت بر فرهنگ و نوامیس آن جامعه آن چنان شدید خواهد بود که انسان گاه مرگ را بر ادامه زندگی ترجیح می‌دهد. قطعاً مرگ در مبارزه با ظالمین جبار بهتر است از زندگی در اسارت ذلت‌بار.

با همه این‌ها، هیچ ملت با فرهنگ، پرتاریخ و آزاده‌ای همچون ملت ایران، سرنوشت خود را به حاکمین غربی برتری‌جو، متفرعن، پرادعا، فاقد فرهنگ انسانی، کم‌تاریخ و وحشی واگذار نمی‌کند که قبلاً با یورش، قتل عام و چپاول اموال حداقل دو قاره کره زمین را عملاً نابود کرده و به دو قاره دیگر صدمات جبران‌ناپذیری زده‌اند.

ملت ایران با آن عمق اقتدار تاریخی بین ملت‌های جهان، امروز پس از سال‌ها رشادت و ایستادگی در مقابل سلطه‌جویان و استعمارگران بی‌رحم، به چراغی نورانی برای همه ملت‌های آزادی‌خواه جهان تبدیل شده است. به همین دلیل است که باید محکم بایستیم و از فرهنگ و دین و وطن خود دفاع کنیم و این وعده الهی است که خداوند پیروزی را برای هر ملتی که چنین در مقابل ظالمین ایستادگی کند، محقق می‌فرماید.

مسلم است که ملت ایران با وجود ضربات مستکبرین از گذشته تا امروز آن‌چنان فولادین و آبدیده شده است که هر شبه‌غول متکبر و مستکبری را بر زمین خواهد زد. این ملت غیور، خداپرست، و متصل به خداوند هرگز دست از یکپارچگی کشور برنخواهد داشت، انشا...

از همین نگارنده:

کتاب خانواده در تندباد

در بهار ۱۴۰۴ از سوی

نشر معارف منتشر شد.



ارزیابی دفتر خانواده و ازدواج، هم اندیشی اساتید دانشگاه‌ها:

- ✓ خانواده در این اثر نه صرفاً در سطح روابط بین فردی، بلکه در بستر تحولات اجتماعی و تمدنی بررسی شده است که رویکردی عمیق و کم‌نظیر در حوزه مطالعات خانواده محسوب می‌شود...
- ✓ اثر به خوبی تاثیر رسانه‌ها، جریان فمینیسم، سرمایه داری مصرف‌گرا و فردگرایی را در آسیب رسانی به نهاد خانواده تحلیل می‌کند
- ✓ به جای کپی برداری از نظریات غربی، راهکارهایی متناسب با فرهنگ دینی و ایرانی ارائه می‌دهد.

✓ از اصطلاحات پیچیده پرهیز نموده و مخاطب عمومی را نیز همراه می سازد.

اطلاعات بیشتر و شیوه تهیه فوری کتاب در وبسایت دفتر انتشار آثار استاد ساويز asaviz.ir، بخش کتاب‌ها، صفحه کتاب خانواده در تندباد در دسترس است. امکانات ویژه‌ای برای دانشگاهیان در نظر گرفته شده است. همچنین برای سوالات یا تهیه فوری کتاب می‌توانید با ۰۹۱۲۴۵۹۰۴۱۰ مکالمه یا پیام ارسال فرمایید.



ریشه های منفی گرای از رنجش تا خیانت

این اثر، بخشی است از مجموع آثار در سایت

asaviz.ir